





کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب معنی نام « معصیت نام »

مؤلف

شماره کتاب

مترجم

۹۰۹۵۸

شماره قفسه ۱۵۴۱۶

کتابخانه کتب خطی و کتب چاپی

آین کتاب مصنف نام

این کتاب را حاج میرزا محمد علی آقا



اول از او شروع



سید محمد علی

۱۸۶۸  
۹۵۸









1572

[illegible]







[illegible][illegible]



















بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

[illegible]



















[illegible]



















که در حق آن میر میباید و در ده قریه از اهل حسن

۱۰۰

چشمه بزرگ است و در پیشانی او بر سرش یک کلاه سفید است



























2

[illegible]















[illegible]

عمر بن الخطاب

[illegible]

1















204

[illegible]















گفت

استاد



[illegible][illegible]



















ذی القعدة

[illegible]







[illegible][illegible]



[illegible][illegible]















نشد برادرش که آنکه اندر چون جاسوس برین باز گردید گفت من این همه که نفهم و باز بر ایدم  
که این امر از کس است و عرض من چون باشد چون ما حیا و حین شنیدیم گفت ای پهلوان و من چون  
بر جلد رسید که این امر را دهان من کرده اند و من خود شنیده ام و از دل من در کس بر سر نهاده  
و این که بر زبان من آمده گفت که جاسوس منیدای بر آنست که این خبر شنیده اند از این که  
خالد که در آن کابل که بریده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه بر آنست و به هر کس  
چون در میان من خبر رسیدند و من شنیدم که در آن کابل که بریده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
شنیده اند و از این که گفتند که دولت دولت است که گفتند که چون از آن کابل که بریده اند و من  
سپیدانی برین باز گردیدم که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
و از مردم جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
ابوالقاسم که بر آنست که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
کرام که بر آنست که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
قهر و از این که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
و از این که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
سپیدانی برین باز گردیدم که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
و از مردم جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
ابوالقاسم که بر آنست که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
کرام که بر آنست که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
قهر و از این که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
و از این که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه

من شنیده ام که کرام که در کوفه

بزرگ

و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
و از این که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
سپیدانی برین باز گردیدم که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
و از مردم جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
ابوالقاسم که بر آنست که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
کرام که بر آنست که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
قهر و از این که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
و از این که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
سپیدانی برین باز گردیدم که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
و از مردم جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
ابوالقاسم که بر آنست که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
کرام که بر آنست که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
قهر و از این که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه  
و از این که جاسوس من شنیده اند و من شنیده ام که کرام که در کوفه







[illegible]

نہایت

8

[illegible]

در غیبت میرزا محمد باقر



17

31

بنده عرض می‌کنم که ای عزیز باید که هر روزی مخصوص به شش کار باشد و سبب این کار  
کرده و بجهت این کار که در روز گذشت شده و اکنون کار به هر سبب نیک شده چون هر چه  
چنین است شنبه روز شش است که ای عرض باید که مردمانی که اینک می‌رسیدیم باید که آن  
را که حکم کنم که گوهر را ملازمی بخند و در آن روز باید که شش کار را بطریق مدعی و دلدارانی که چون  
نام برده و در دست انداز بر آن علامت نیز برسد از سبب این کار که بطلب و جوی  
سایه و در وضع عاجز فرو می‌آید از دست نیکو که شش بر سر مدعی و بکار می‌برد که آن  
نیز بر سبب آنکه در شش عرض می‌آید و در شش سرخ عرض می‌آید که شش بر سر مدعی و بکار  
آن چون نیز بر سبب آنکه در شش عرض می‌آید و در شش سرخ عرض می‌آید که شش بر سر مدعی و بکار  
نیز در شش کار که چشم نیز بر سبب آنکه در شش سرخ عرض می‌آید و در شش سرخ عرض می‌آید که شش بر سر مدعی و بکار  
بیر نیز در دست انداز بر آن علامت نیز برسد از سبب این کار که بطلب و جوی  
سایه و در وضع عاجز فرو می‌آید از دست نیکو که شش بر سر مدعی و بکار می‌برد که آن  
نیز بر سبب آنکه در شش عرض می‌آید و در شش سرخ عرض می‌آید که شش بر سر مدعی و بکار  
آن چون نیز بر سبب آنکه در شش عرض می‌آید و در شش سرخ عرض می‌آید که شش بر سر مدعی و بکار  
نیز در شش کار که چشم نیز بر سبب آنکه در شش سرخ عرض می‌آید و در شش سرخ عرض می‌آید که شش بر سر مدعی و بکار



٦

49

[illegible]















[illegible]

مجلس

Ch

[illegible]























































































[illegible]

100

[illegible]



















٢  
قصیدہ در وصف

روزنامه



9.







[illegible]

صفحه شصت و نه و در حقیقت کس جز او نبود و فیض سزا می یافت آن را بر سر بند و در پی  
وقت و بر بندگی سخن خوب و فضا احوال خوب و حجت عیان و خواسته خداوند کند بند  
بر آورد گفت ای امان چه می بیند که من سلام نام سلام ۱۲ ساله جوانان خندان شنید دست  
فاده داشت و گفت که سلام نام صیحت پس ای چه می گفت فتنه من طول دارد و در  
تخت و تخت منم اما گفت ای امان بر وقت قدم می کشید ای امان گفت این چه کس است که بر  
بالای این تخت خوب و دست گفت این آنکس است که بر پیش نهاد عداوت من و در زمین  
سپهر پوزیت بر سر بند که در نام شش گفت ای عمر می شنید و این دران فضا که آن  
خارجی بیگانه بر سر تخت من نه بر بند که ای امان چه می گفت ای امان گفت بر تخت  
و از حق بر تخت ای امان سران ملک بجز ما بر سر روی سینه نهادند و اگر  
فضیلت آن آمدند روی بر آه نهادند و بر تخت قدم دیگر رفتند و خبر نه دانی دیدند  
گفتند ای سید من در آید و این که فقر در آمدند و در حقیقت سر رسید دیدند که حیدر غرق  
افزاده اند ای امان بدین که کاس و کلاه است و ای امان گفت آن شما می کشید که دیدند و  
بر سر سید امان گفت ای فتنه این که دست گفت ای فتنه ای بر سر ای امان کرد  
وقت که در کفر فخری و در حق او نمیدم ای امان گفت که در کفر و بر سر ای امان  
بر سر ای امان که بخیر و این بخواه و مرا می گویند که ای امان که در کفر و بر سر ای امان  
و ای امان فتنه بر سر ای امان که در کفر و بر سر ای امان که در کفر و بر سر ای امان  
چون را بر سر ای امان که در کفر و بر سر ای امان که در کفر و بر سر ای امان  
از شیرین چون بر تراف ای امان که در کفر و بر سر ای امان که در کفر و بر سر ای امان  
بست و حیدر ای امان که در کفر و بر سر ای امان که در کفر و بر سر ای امان  
همه بر حجت و از خانه ای امان که در کفر و بر سر ای امان که در کفر و بر سر ای امان  
ای امان که در کفر و بر سر ای امان که در کفر و بر سر ای امان که در کفر و بر سر ای امان  
باز و وقت که ای امان که در کفر و بر سر ای امان که در کفر و بر سر ای امان  
آمدند و هر چه دستمال در گردن چون حیدر ای امان که در کفر و بر سر ای امان که در کفر و بر سر ای امان















14

60%

و پرنی منعم بود که از خرقه که از تبرطی و دو سال حق میزد آفت حضرت اکرم و  
آمد نیز نیکای عیال چون این سخن چیده شنید بسیار خوش شد و نیز چون  
آمد و قصه ای گفت که بسیار مکرر فرستاد و میخواند که شکوه خیر احمد که  
بشاید بر سرش را کرد و خلاصه که در آن وقت چون عیال او چیده شنید در وقت  
درست بدان را نبردند و گفتند از آن عیال که میترسم که مایه های سیدان این را  
هلاک کرده باشند بر سرش گفت با و در آن که این شکوه را شنیدند بسیار  
و مایه تر شد و به آن عیال گفت که اگر از این شکوه که عیال شنید و میگویند  
مایه های این شکوه است و لیکن این سخن از این ضرب بسیار پخته و باطنی است که  
که با و این شکوه است که میگوید هیچ با این را و در آن روزی گفت و فلان را  
دین السماء و فلان روز که خدای میگوید که او را و میگوید که در وقت  
که من میروم به خانه میزنم و از خبری این شکوه معلوم میگویم و این را که این گفت  
به برادرها و بدو خانه میزنم علی القدر چون خبر معلوم کرد گفت که بر سرش را نبردند  
حکام را جای گفت شنید و گفت فرزند زاده است که بسیار این عیال است و ما  
که کسی بیاید این خدا کند که از او شنید این را که این خبر به هر قدری رسانند  
و در آن وقت که آن روز چون بشنید علی القدر که خبر را شنید و این  
و در خبری گفت که از آن روز که او را و گفتی و حسن و جمال او شنیدی و در آن وقت  
و اطفا که این و خدا و فلان روز که این شکوه را شنید و این خبر  
بهایی که با او شنید و در آن روز که این شکوه را شنید و این خبر  
خبر از آن شنید که از آن شکوه که بر سرش را نبردند و این شکوه را شنید  
دید که قیامت که از آن شکوه که بر سرش را نبردند و این شکوه را شنید  
حسن و این خبر شنید و در آن وقت که این شکوه را شنید و این خبر  
چنین بود و در آن وقت که این شکوه را شنید و این خبر  
به این شکوه را شنید و در آن وقت که این شکوه را شنید و این خبر







354

[illegible]



















که چون عید را از حسن و قبح عیدم اینجاست که سفلیان را از شکر و در خوشی  
و می که اول و می گفتی و قبح است در راه و استیاری که کند و در عهد  
از نبرد عید الله و ان جا ایضا ظاهر می شود که از این با نصد و رایطه برین ظاهر  
کند و فرست و القصد درده و جسد اند و هر کس کند که نبرد علیه الله با نصد و  
روان کرد و می نبرد و شکر و قبح با و در این و در این و در این و در این و در این  
طریق و عید را به سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
را که یک نای که گفت چون عید را به سبب و سوار بران شکر و قبح و در این  
کفایت و لا طاهر برین ظاهر می شود که از این با نصد و رایطه برین ظاهر  
چون نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
که نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
سبب و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
درده و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
رفته و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
سبب که انعام برین و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
فایده و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
فایده و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
بر و در طرف نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
نقد و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
و ان جا و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
مواکف و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
نقد و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این

انچه که در نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
طریق و عید را به سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
را که یک نای که گفت چون عید را به سبب و سوار بران شکر و قبح و در این  
کفایت و لا طاهر برین ظاهر می شود که از این با نصد و رایطه برین ظاهر  
چون نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
که نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
سبب و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
درده و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
رفته و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
سبب که انعام برین و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
فایده و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
فایده و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
بر و در طرف نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
نقد و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
و ان جا و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
مواکف و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این  
نقد و نبرد و در سبب و سوار بران شکر و قبح و در این و در این و در این











































[illegible][illegible]







[illegible][illegible]































64

[illegible]















17

[illegible]



موتی گفت ای برادر سلیمان و بنو ان و بنو شمر که منیت که تو بر من سلیمان میکنی نیست و دیگری  
در میدان در آمد و محمد بنی اش را گفت که ای نور چشم مرا صدق است که بدست محمد بنی اش  
چون زاده که ای قیاس است و اگر من نیز می دانم که در کشور سلیمان که من سلیمان زاده محمد  
حنیفه چون چنان کشید است بر آورد و دوی جز دوی بر آورد زاده محمد که در سلیمان میل  
سلیمان کرد و بدست چنانکه سوار بر بالای کرب محمد که منیت که در سلیمان میل و محمد بنی  
آمد و برادران عیار و چاه خرد و در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
رسیدید من زاده محمد بنی اش را می عیاران را در حقیقت او و دیگر سبزه در میدان  
با بعد او را که سبزه سبزه و در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
و در میدان آمد و بنی و بنو دوی که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
احسن و محمد بنی زاده درین که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
آیا با من است که ای ملک سلیمان که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
و اگر کوششی واقع شد و در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
در سبزه او بر سلیمان که من می بینم که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
اما چون دید که من زاده در سلیمان آمد و بنی و بنو دوی که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
گفت که این برادران سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
دست او و در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
حنیفه بنی و بنو دوی که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
همراه من که من می بینم که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
و این برادران سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
نعم اما چون ملک ظهور چنان کشید که ای جان بدو و حنیف که ای برادران سلیمان  
و در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
علاء ابی طالب صاحب زلفا و در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
شد که تو با این که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان

او با آمد و گفت ای برادران سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
اما چون دید که من زاده در سلیمان آمد و بنی و بنو دوی که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
گفت که این برادران سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
دست او و در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
حنیفه بنی و بنو دوی که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
همراه من که من می بینم که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
و این برادران سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
نعم اما چون ملک ظهور چنان کشید که ای جان بدو و حنیف که ای برادران سلیمان  
و در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
علاء ابی طالب صاحب زلفا و در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان  
شد که تو با این که در سلیمان زاده محمد بنی اش را گفت که ای برادران سلیمان



























بسم الله الرحمن الرحيم

177



























اسماء مزارعهم و اولاد  
سرايا و بنو و رقبا

[illegible]



























































[illegible][illegible]











و پیشتر بر شاه ایران افتاده در حال پیاده شده و درین وقت که درین راه بود رسید و در آنجا  
 وایر الومنین علیه السلام دستش را بر سر درویشی که گشته و گشت ایستاد  
 خدای تعالی ترا مرود داد و الحال محال آنست که خود را ازین غم و الم نجات دای و تو را  
 بهارسانی در این سخن بودند که گریه نه که ایستاید آن سوار را که گریه نه که  
 پنهان بریدید با سرعت تمام خود را از آنجا فرستاد و از آنجا رسید این احوال را  
 بیان کردند و شاه از این سخنان را بشنید پس بفرمود که گریه نه که حاضر گردید و سوار  
 شده آمدند بجای که ایستاید با آن سواره غایب شده بودند و از آنجا که گریه نه که  
 رسید که ای شاه ایران ازین حال ویدار باقیاست از آن و شاه از آنجا فرمود که در آنجا  
 جاری بنا گردید و چون آن عمارت تمام شد از آنجا کوچ کرده متوجه بجانب مکه رفت و در آنجا  
 حاکم رسید و آنکس که گریه نه که سواره غایب شده نام اینجاست مستحق کرده است که گریه نه که  
 جست و پازان وقت که رسید غایب شده تا بالا آن مشهور است که جست و پازان  
 معورت که این کتاب که رسید نام است در یوم پانجم جاری انقضی الحج الشمری  
 در یوم شانزدهم شعبان در یوم پانجم در یوم پانجم و وفات پانجم  
 در یوم شانزدهم شعبان در یوم پانجم و وفات پانجم  
 در یوم شانزدهم شعبان در یوم پانجم و وفات پانجم









